

اشاره

دکتر خسرو باقری استاد دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران است. او که در اصل تبری‌زی است، در سال ۱۳۳۶ در تهران به دنیا آمده است. تحصیلات عمومی خود را در منطقه ۱۶ تهران سپری کرده و بعد از اخذ مدرک کارشناسی روان‌شناسی از دانشگاه علامه طباطبایی و کارشناسی ارشد فلسفه علوم تربیتی از دانشگاه تربیت‌مدرس، در همین رشته از دانشگاه نیوساوت‌ویلز استرالیا، دکترا گرفته است. اگرچه دکتر باقری کتاب‌ها و مقالات بسیاری در زمینه‌های فلسفه آموزش و پرورش، فلسفه علم، فرهنگ و توسعه، تربیت اخلاقی و موارد دیگر به صورت تألیف و ترجمه دارد، اما بیشتر معلمان و صاحب‌نظران آموزش و پرورش او را با دیدگاه‌هایش درباره تربیت اسلامی می‌شناسند. از جمله آثار وی می‌توان به این موارد اشاره کرد: «نگاهی دوباره به تربیت اسلامی (دو جلد)»، «الگوی مطلوب آموزش و پرورش در جمهوری اسلامی ایران»، «مبانی شیوه‌های تربیت اخلاقی»، «گفت‌وگوی معلم و فیلسوف» و «نوع‌گرایی و فلسفه تعلیم و تربیت». دیدگاه‌های دکتر باقری درباره مفاهیم تقوا، فطرت، عمل و تعامل معلم و دانش‌آموز و همچنین کارکردهای این مفاهیم در تربیت، متفاوت و جالب است. ابراهیم اصلانی، عضو شورای برنامه‌ریزی فصل‌نامه رشد مدیریت مدرسه، با دکتر خسرو باقری به گفت‌وگو نشسته است. اگرچه محور گفت‌وگو بررسی وضع مدیریت تربیت در ایران و آسیب‌شناسی آن بوده، نکته‌هایی هم درباره جایگاه «عمل» در تربیت اسلامی مطرح شده که بسیار خواندنی است.

آسیب‌شناسی مدیریت تربیت در ایران

تعامل ناهم‌تراز

گپ‌گفتی با دکتر خسرو باقری، استاد علوم تربیتی

تنظیم از: سمانه آزاد



بدهد. در این رویکرد، دانش آموز به فعالیت نزدیک می شود و این نکته خوبی است.

اما من در نظریه‌ام موضوع تعامل را مطرح کرده‌ام؛ یعنی اگر هم معلم و هم دانش آموز عامل اند، ارتباطشان با هم تعاملی باشد. تعامل ایجاب می کند که نه معلم محور باشیم، نه دانش آموز محور. البته یک ویژگی تعلیم و تربیت این است که معلم به نسبت دانش آموز، از سرمایه‌های فرهنگی بیشتری برخوردار است. به همین دلیل، من اصطلاح «تعامل ناهم‌تراز» را به کار می‌برم؛ یعنی معلم در ترازوی خاص و دانش آموز در سطح پایین‌تری از آن قرار دارد. از ویژگی‌های این تعامل آن است که ما نباید به بهانه ناهم‌ترازی، عاملیت دانش آموز را انکار کنیم. تعامل ناهم‌تراز با تأکید بر تعامل، نباید ناهم‌ترازی را بهانه کند که دانش آموز منفعل شود. در این صورت، یک عنصر از تعریفمان را از دست می‌دهیم؛ یعنی تعاملش از بین رفته و ناهم‌ترازی باقی مانده است. موضوع دیگر آن است که ما به اعتبار تعامل، بخواهیم ناهم‌ترازی را انکار کنیم و این نکته‌ای است که تا حدی در رویکردهای جدید اتفاق افتاده است؛ یعنی معلم از حالت ناهم‌ترازی کنار گذاشته شده و گویی جزئی از اعضای کلاس است!

نظریه سازنده‌گرایی هم تقریباً به این شکل است؛ یعنی دانش آموز محوری است و این تلقی را ایجاد می‌کند که معلم دیگر آن نقش قبلی را ندارد.

بله، گاهی گفته می‌شود معلم یکی از اعضای کلاس است. این نگاه، تلاشی است برای اینکه ما ناهم‌ترازی را انکار کنیم. اما اگر تعامل ناهم‌تراز را قبول داشته باشیم و هر دو عنصر را حفظ کنیم، یک امر بینابینی خواهد بود. فکر می‌کنم معلم محوری و دانش آموز محوری به نوعی پاسخی به هم و واکنشی در مقابل یکدیگرند، ولی هیچ کدام مطلوب نیستند.

نظریه شما صرفاً یک نظریه آموزشی است یا بن‌مایه یادگیری هم دارد؟

هر دو را شامل می‌شود؛ یعنی موضوع عاملیت، هم در زمینه آموزش و هم یادگیری مطرح می‌شود. هم آموزش و هم یادگیری را باید از منظر عاملیت ببینیم؛ یعنی معلم هنگام تدریس، دانش آموز را عامل بداند و وارد تعامل شود. از سوی دیگر، دانش آموز هم وقتی در مقام یادگیری قرار دارد باید خود را عامل بداند. در نتیجه، گاهی دانش آموز باید معلم را جهت بدهد و در تغییر جهت کلاس مشارکت کند. دانش آموز به‌عنوان عامل، ظرفی خالی نیست که معلم بر او ببارد و او پر شود، پس، یادگیری هم نوعی عمل است نه نوعی انفعال.

نکته جالبی که در موضوع عاملیت دیده می‌شود، تعبیر شما از تقواست. ظاهراً تقوا را نوع متفاوتی از آنچه هست، تعبیر می‌کنید.

بله، مفهوم تقوا هم بعد انفعالی دارد و هم بعد فعال. پرهیز معنای انفعالی آن است؛ به این معنی که «دور باش تا آسیب نبینی». البته این حالت تا حدی درست است و ما در برخی موارد برای

شما با توجه به دیدگاه‌هایتان که در آثارتان منعکس شده است، به نظر می‌رسد به سمت یک نظریه تعلیم و تربیت اسلامی پیش می‌روید. لطفاً مفاهیم و هسته اصلی این نظریه را به اختصار توضیح دهید.

آنچه من همواره به دنبالش بوده‌ام با عنوان نظریه «انسان عامل» مطرح شده است. رابطه عاملیت انسان با مسائل زیادی بررسی شده است اما من این موضوع را در دیدگاه اسلامی دنبال کرده‌ام. این بررسی یک بعد نظری دارد مشتمل بر اینکه آیا مفهوم عاملیت در اسلام هست یا خیر. شاید برای شما کاربرد این نظریه در تعلیم و تربیت مهم باشد. در تعلیم و تربیت، اگر معلم را تعیین‌کننده بدانیم، شاگرد منفعل است و عاملیت او صورت مناسب خود را پیدا نمی‌کند.

دو نوع نگاه به تعلیم و تربیت وجود دارد. اولین دیدگاه آن است که تربیت را بیشتر کار معلم می‌داند؛ گویی شاگرد به‌عنوان دست‌مایه در اختیار معلم قرار می‌گیرد تا تربیتش کند. این از آن دسته رویکردهاست که با عاملیت انسان همخوانی ندارد. در دیدگاه اسلامی، اگر اعتقاد داشته باشیم که انسان‌ها عامل اند، به این معناست که با عمل خود، هویتشان را شکل می‌دهند و چپستی خویش را تعریف می‌کنند. تعریفی از تربیت که آن را کار معلم می‌داند، با عاملیت انسان همخوان نیست. ما این نوع تعریف را در مقام عمل و نظر باید کنار بگذاریم؛ یعنی در کلاس و مدرسه‌ای که قرار است براساس رویکرد اسلامی عمل تنظیم شود، نمی‌توانیم معلمان را فعال و دانش آموز را منفعل بدانیم. البته هنوز در خیلی از مدارس کشور، حتی مدارسی که عنوان اسلامی دارند، می‌بینید که روال سنتی برقرار است که البته با دیدگاه عاملیت انسان همخوان نیست. در واقع، ممکن است بین باورها و اعمال شکاف وجود داشته باشد.

رویکرد دیگری که باید آن را هم کنار بگذاریم، تعلیم و تربیت شاگردمحور است. این رویکرد، به‌عنوان واکنشی در مقابل تعلیم و تربیت سنتی مطرح شده است و تا حدی به نظریه‌های سازنده‌گرایی یا ساختن‌گرایی نزدیک می‌شود؛ چون معتقد است دانش را خود فرد باید بسازد و مدرسه باید این فرصت را به او



حفظ مصونیت باید دور باشیم اما شکل دیگر تقوا، حفظ کردن است.

ریشه تقوا «وقی» به معنی حفظ کردن است ولی در بنیاد آن عاملیت وجود دارد. این فرد است که باید برای حفظ خود دو راهبرد داشته باشد: گاهی عقب‌نشینی و گاهی هم حمله کند. آیه معروف «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (مائده/ ۱۰۵)؛ یعنی اگر خود را تقویت کنید، در آفتاب باشید، نمی‌سوزید و در اقیانوس هم باشید، غرق نمی‌شوید. تقوا به این معناست که باید شنا یاد بگیرید تا در شرایط این چنینی مصون باشید. در نتیجه، نه پرهیز مفهوم جامعی برای تقواست و نه ترسیدن. منظور آن است که ارتباطی با خدا برقرار کنید که موجب حفظ شما شود. این حفظ هر دو بعد را شامل می‌شود؛ یعنی هم مسئله پرهیز و هم حضور و ارتباط.

L نگاه شما به مبانی و اصول تربیت اسلامی متفاوت است. شما در کتاب «نگاهی دوباره به تربیت اسلامی» ۱۲ مبنا و ۱۴ اصل و برای هر اصل روش‌های تربیتی را

همه‌جانبه هم تلقی شود و ما باید اجازه بروز آن را بدهیم. روسو، که طبیعت‌گرا بود، به مربیان می‌گفت مزاحم نشوید و اجازه دهید فطرت ظهور کند. درحالی‌که در نظریه عاملیت، مسئله این است که ما با عمل خود، به خودمان شکل می‌دهیم. فطرت یک سرمایه است و رابطه آن با عمل، مانند رابطه سرمایه و تجارت است. گاهی تاجری با سرمایه کم، موفق می‌شود اما تاجری با سرمایه زیاد ورشکسته می‌شود! سرمایه تعیین‌کننده سود نیست، تجارت تعیین‌کننده است. عمل به مثابه تجارت و فطرت، سرمایه است. در نتیجه، نمی‌توانیم مبانی تربیت را بر فطرت بگذاریم بلکه باید بر عمل بگذاریم. آن‌ها فطرت را در کانون می‌گذارند و ما در پیرامون. در کانون، عمل آدمی است. البته سرمایه هم مهم است. من فکر می‌کنم منطق قرآن هم همین است. قرآن فطرت را به صورت محدود مطرح می‌کند که بیشتر به معنی گرایش و معرفت ربوبی و ارتباط انسان با خداست.

L تقسیم‌بندی‌هایی که شهید مطهری درباره ابعاد فطرت انجام داده، آن را گسترده‌تر کرده است.

بله، حتی می‌توان آن را گسترده‌تر هم کرد، اما فطرت در قرآن خیلی وسیع به کار نرفته و بیشتر درباره ارتباط انسان با خداست، اما مثلاً درباره اینکه انسان فطرتاً اجتماعی است یا اضطراب، سکوت کرده است. شهید مطهری به این سؤال جواب مثبت می‌دهد اما علامه طباطبایی معتقد است اجتماعی بودن انسان اضطراری است؛ یعنی انسان برای رسیدن به نیازهایش به جامعه نیاز دارد. این موارد نشان می‌دهد که قرآن موضوع فطرت را خیلی گسترده مطرح نکرده بلکه سرنوشت انسان در گرو عملش تعریف شده است نه فطرتش. گفتیم که فطرت برای ما سرمایه است. با این سرمایه، می‌توان زیان کار شد یا سود کسب کرد. در نتیجه، اگر بخواهیم بین فطرت و عاملیت مقایسه کنیم، من معتقدم عاملیت فراگیرتر است

مفهوم تقوا هم بعد انفعالی دارد و هم بعد فعال. پرهیز معنای انفعالی آن است، به این معنی که «دور باش تا آسیب نبینی.» شکل دیگر تقوا، حفظ کردن است



بیان کرده‌اید. این مبانی و اصول را ثابت تلقی می‌کنید یا متغیر؟

من ادعا نکرده‌ام که استقراء تام هستند. من مبانی را توصیفی در نظر گرفته‌ام و اصول را تجویزی. در مبانی گفته‌ام که وضعیت انسان چیست. اصول یعنی دستورالعمل‌هایی که باید در تربیت به کار بگیریم. فرق روش‌ها با اصول، در جزئی و کلی بودنشان است ولی هر دو تجویزی‌اند. اصول و روش‌هایی که در آن کتاب مطرح شده‌اند، از باب نمونه است. بیشتر منظور این بود که چنین ساختاری را طراحی کنیم. حال ممکن است محقق مینا یا اصلی را اضافه کند؛ به خصوص در روش‌ها که باب آن باز است. درجه ثبات اصول و مبانی از روش‌ها بیشتر است؛ زیرا روش‌ها بیشتر موقعیتی هستند.

L با توجه به جایگاه موضوع «فطرت» در نوشته‌های اندیشمندانی چون استاد مطهری، شما نسبت به فطرت چه دیدگاهی دارید؟

تفاوت رویکرد عاملیت با رویکرد فطری در این است که رویکردهای فطری معتقدند انسان فطرتی دارد که ممکن است

کرده است. ما به این سمت حرکت کرده‌ایم که در نهایت، ثروت بهتر از علم است؛ یعنی علم در خدمت ثروت. ما حتی شعار تبدیل دانش به ثروت را می‌شنویم. این موضوعات معایبی ایجاد کرده است. هیچ‌کس نیاز به پول را انکار نمی‌کند. به تعبیر قرآن، پول مایه استواری جامعه است: «و جعل الله لكم قیاما (نساء/ ۵)»، ولی اینکه مناسبات علم و ثروت را طوری تعریف کنیم که یکی مغلوب دیگری شود، با سابقه فرهنگی ما همخوانی ندارد. در فرهنگ ما علم و حکمت همواره مقام خاصی داشته اما اکنون دچار تزلزل شده است. این موضوع فقط نظری نیست و در عمل هم خود را نشان می‌دهد. یعنی اولویت معلم و استاد این است که آیا از کار خود پول کسب می‌کند یا نه؛ در حالی که سه گروه نباید دغدغه پول داشته باشند: قاضی، معلم و پزشک. آن‌ها باید خود شغل را مهم بدانند، اما اکنون این موضوع کم‌رنگ شده که آفت بزرگی است. امروز، معلم دانش‌آموز را بهانه پول درآوردن می‌داند. نمی‌توان معلمان را ملامت کرد؛ چون شرط لازم زندگی‌شان تأمین نشده است. مسئول موضوع فقط معلمان نیستند و گاه خود قربانی این مسئله‌اند. در نتیجه، وضعیت نامطلوب آموزش و پرورش



و فطرت در دامنهٔ عاملیت باید مورد توجه قرار گیرد.

فطرت یک سرمایه است و رابطه آن با عمل، مانند رابطه سرمایه و تجارت است. گاهی تاجری با سرمایه کم، موفق، اما تاجری با سرمایه زیاد ورشکسته می‌شود! سرمایه تعیین‌کننده سود نیست، تجارت تعیین‌کننده است



L یکی از مباحث اساسی دربارهٔ انسان این است که او اساساً موجودی خیر است یا شر؟ شما چه پاسخی می‌دهید؟

برداشت من این است که انسان در قرآن نه به‌عنوان خیر مطرح شده است نه شر و این خیر یا شر بودن به اعمالش بستگی دارد. به مفهوم آیه‌ای مثل «فالهّمها فجورها و تقواها» توجه کنید؛ «الهّمها» جنبهٔ درکی و الهامی دارد اما تشخیص خوب و بد بیشتر عقلانی است؛ یعنی همان عقل عملی، ولی اینکه انسان ذاتاً خیر باشد یا ذاتاً شر باشد، در قرآن مطرح نشده است. «کل نفس بما کسبت رهینه» (مدثر/ ۳۸)؛ یعنی هر انسانی در گرو اعمالش است. البته در وجودش جنبه‌های خوب و بد هستند، اما تعیین‌کننده نیستند. گزینه که خود نه خوب است نه بد، در ما هست ولی گزینه می‌تواند زمینه‌ساز اعمال بد شود. پس، انسان ذاتاً خوب یا بد نیست، بلکه اعمال خوب یا بدند.

L شما با توجه به تجارب خود، چه عواملی را مانع تحقق روش‌های تربیتی در نظام تربیتی ما می‌دانید؟

اینکه چرا در آموزش و پرورش وضعیت مطلوبی پیدا نمی‌کنیم، مسئلهٔ پیچیده‌ای است. تربیت معلمان ما مشکل داشته است. اخیراً می‌بینیم که تلاش‌های درستی در این زمینه صورت می‌گیرد اما اگر سابقهٔ تربیت معلم را بررسی کنیم، درمی‌یابیم که برنامهٔ خوب و مناسبی برای آن مهیا نشده است.

از سوی دیگر، بعضی از معلمان از بد حادثه معلم شده‌اند و از نظر سواد و قابلیت‌ها ضعیف‌اند. ایجاد برخی فضاهای جدید هم مزید بر علت شده است؛ مثل تجاری کردن دانش که پدیدهٔ جدیدی است و شعار «علم بهتر است یا ثروت» را دچار تنش

چندبعدی است. تربیت معلم بسیار مهم است. بعد از آن، مهم این است آیا افراد معلمی را انتخاب می‌کنند یا ناگزیر از معلمی‌اند. معلم مجری است و اگر ضعیف باشد، بهترین کتاب درسی را هم در اختیار داشته باشد، مسئله معیوب خواهد بود. اگر تربیت معلم و معلم مناسب نباشد یا هر دو خوب باشند اما دولت اهتمام نداشته باشد، یعنی در نظام اداری کشور آموزش و پرورش را در جایگاه پایینی قرار داده باشیم، وضعیت اصلاح نخواهد شد. اکنون با همهٔ این‌ها روبه‌رو هستیم و باید سهم هر کدام معلوم شود.

L با توجه به شناختی که از مسائل تربیت در چهار دههٔ اخیر دارید، مدیریت تربیت را در نظام فرهنگی ایران چگونه ارزیابی می‌کنید؟ اشکال مدیریت کجا بوده است و چرا بعد از چهار دهه، هنوز به نگاه منسجمی در این زمینه نرسیده‌ایم؟

مدیریت در این زمینه اشکالاتی داشته که یکی از آن‌ها کمال‌گرایی در آموزش و پرورش است. مریبان انسان کاملی را در نظر می‌گیرند و دانش‌آموزان را با آن می‌سنجند؛ در حالی که

این خیلی غیرواقع‌بینانه است. کمال‌گرایی خوب است اما وقتی غیرواقع‌بینانه و بدون توجه به وضعیت فرد باشد، خودش را نقص می‌کند. این موضوع به مدیریت کلان مربوط است.

اصولاً آرمان‌گرایی تند می‌تواند زمینه‌اعراض از همان آرمان‌ها را ایجاد کند. می‌توانیم آن قدر اخلاق و تربیت را غلیظ مطرح کنیم که فرد از آن‌ها بگریزد و وقتی گریخت، در دامن سقوط می‌افتد. اگر ملایم‌تر و در حد متعادل مطرح می‌کردیم، افراد بیشتر بهره می‌گرفتند.

در نظام ارزش‌ها، آموزش و پرورش را آرمانی تلقی می‌کنند ولی در نظام مدیریتی و اجرایی آن را دست‌پایین می‌گیرند. این‌ها تناقضاتی است که در مدیریت وجود دارد. در «خواست‌ها» اول است و در «مکانات» آخر. خواسته‌ها هم چندان صحیح نیست. دانش‌آموز دبیرستانی را نمی‌توانیم با ضابطه‌هایی که خیلی کمال‌گرایانه‌اند، بسنجیم. باید به واقعیت‌های سنی، زمانی و مکانی توجه شود. به جای اینکه به دنبال آرمان‌گرایی برویم، باید آنچه را دانش‌آموز بدان نیاز دارد منتقل کنیم.

خانه و جامعه قرار می‌گیرد و بین این دو قطب، در نوسان است. آرمان‌ها باید با توجه به واقعیت جامعه باشند. وقتی آرمان‌گرایی خیلی وارد زندگی روزمره شود، قابل تحقق نخواهد بود.

به نظر شما، این دو قطب می‌توانند در جایی به هم برسند؟

بالاخره ما باید از گذشته درس بگیریم. حرکت ما در جامعه رو به بالا نیست. تحلیل گذشته و تجدیدنظر در اصول کار تربیتی، لازم است؛ در غیر این صورت، شکاف بزرگ‌تر می‌شود. می‌بینید که روزه‌روز مشکلات اجتماعی زیادتر می‌شود. طلاق، اعتیاد و... حاکمی از آن است که ما کمی سرازیری می‌رویم. باید به گذشته برگردیم؛ ارزیابی کنیم و غلط‌هایمان را درست کنیم. اگر واقعیت یک آهنگ برای خود داشته باشد و ایدئولوژی آهنگی دیگر، سمفونی آزاردهنده‌ای ایجاد خواهد شد.

آیا به تفکیک وظایف معلم به دو گروه آموزشی و پرورشی قائل هستید؟

نمی‌توان تفکیک چندانی کرد. تربیت در همه جا جریان دارد. معلم فیزیک از لحظه‌ای که وارد کلاس می‌شود، همه کارهایش تربیتی است. با این حال، من تعلیم و تربیت را به صورت طیفی می‌دانم. دو قطب یک طیف که در درس‌های گوناگون درجات مختلفی دارند نه اینکه محض باشند.

دیدگاه‌های شما چقدر در تدوین سند فلسفه آموزش و پرورش نقش داشته است؟

سند حاصل مطالعه آثار موجود و تلخیص و ترکیب آن‌هاست. آثار من هم در سند موثر بود اما امتزاجش حاصل کار نویسندگان است. به هر حال، داشتن سند در کشور خوب است، ولی همیشه باید بدانیم که سند اول، سند آخر نیست! یعنی باید معلمان و متخصصان آن را پالایش و نقد و سپس بازنویسی کنند.

مخاطب مجله ما مدیران مدارس هستند؛ با توجه به دیدگاه عاملیت، چه توصیه‌ای به آن‌ها دارید؟

مدیر مدرسه وظیفه سنگینی برعهده دارد؛ چون باید مجموعه مدرسه را مدیریت کند. او باید بینش وسیعی داشته باشند؛ یعنی منظورش از تربیت مشخص و اطلاعاتش از دنیا زیاد باشد و بداند که اشکالات کار ما در گذشته چه بوده است. مدیر باید جامع‌نگر باشد و مسائل را عمیق‌تر ببیند؛ یعنی مدیریت را امری صرفاً روزمره نداند.

درباره عاملیت هم باید به این نکته توجه کند که آیا رابطه او با معلم، دانش‌آموزان و خانواده‌ها، تعاملی تعریف شده است؟ گاهی رابطه یک‌طرفه است و مدیر تصور می‌کند مدیریت یعنی دیکته کردن. این موضوع خلاف عاملیت است. سه نوع تعامل برای مدیر مهم است؛ تعامل با معلم، با خانواده‌ها، و با دانش‌آموزان. ما در این سه حوزه مشکلاتی داریم. گاهی برخی مدیران به ارتباط با خانواده‌ها قائل نیستند؛ در حالی که باید این ارتباط، طولانی و دو جانبه باشد.

دانش‌آموز در تناقض بین آرمان بلند مدرسه و وضعیت واقعی خانه و جامعه قرار دارد و بین این دو قطب، در نوسان است. آرمان‌ها باید با توجه به واقعیت جامعه باشند



آیا شما به مقوله تربیت دینی معتقدید؟ به طوری که بایستی مستقل برای آن باز کنیم؟

بله، به اینکه بعدی از تربیت به دین برمی‌گردد، معتقدم اما چگونه و با چه دریافتی؟ با توجه به قرآن و آیه «لا اکراه فی الدین»، دینی شدن انسان مسئله‌ای اجباری نمی‌تواند باشد. این موضوع چقدر راهنمای عمل ماست؟ بعضی وقت‌ها ما تربیت دینی را بیشتر با تلقین یا تحمیل انجام می‌دهیم. پس، برداشت ما از تربیت دینی خیلی مهم است. دین را هر فرد خودش باید گزینش کند و نقش تعلیم و تربیت این است که زمینه‌های این گزینش را فراهم آورد. تا زمانی که تلقی ما از تربیت دینی مشخص نشود، این نوع تربیت می‌تواند آسیب‌زا باشد.

اکنون یکی از معضله‌های بزرگ تربیت، ناهماهنگی بین اهداف تربیت رسمی و غیررسمی است. با توجه به شناختی که از هر دو طرف دارید، آیا این تعارض حل شدنی است؟

این موضوع به کمال‌گرایی مربوط می‌شود. در تعلیم و تربیت رسمی خیلی کمال‌گرا هستیم اما حوزه غیررسمی با آن فاصله دارد. دانش‌آموز در تناقض بین آرمان بلند مدرسه و وضعیت واقعی